

# نقض حکم حاکم از نگاه فقه (مقاله پژوهشی حوزه)

درجه علمی: علمی-پژوهشی (حوزوی)

نویسندگان: محمد رحمانی (fa/article/author/76446/)

منبع: حکومت اسلامی شماره 30 (fa/article/journal-/)

number/14360/%D8%AD%DA%A9%D9%88%D9%85%D8%AA-

(%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C-1382-%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87-30

حوزه های تخصصی:

fa/article/field/3363/%D8%AD%D9%88%D8%B2%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-/ حوزه های تخصصی

(%D8%AA%D8%AE%D8%B5%D8%B5%DB%8C •

fa/article/field/71/%D8%B9%D9%84%D9%88%D9%85-/ < علوم اسلامی

(%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C

fa/article/field/2236/%D9%81%D9%82%D9%87-%D9%88-/ < فقه و اصول

(%D8%A7%D8%B5%D9%88%D9%84

(fa/article/field/2432/%D9%81%D9%82%D9%87/) < فقه

fa/article/field/2504/%D8%A7%D9%86%D8%AF%DB%8C%D8%B4%D9%87-/ < اندیشه و فقه سیاسی

(%D9%88-%D9%81%D9%82%D9%87-%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C

fa/article/field/2513/%D9%81%D9%82%D9%87-/ < فقه سیاسی

(%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C

fa/article/field/2515/%D9%85%D9%81%D8%A7%D9%87%DB%8C%D9%85-/ < مفاهیم فقه سیاسی

(%D9%81%D9%82%D9%87-%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C

< احکام حکومتی و مصلحت (/fa/article/field/2523/%D8%A7%D8%AD%DA%A9%D8%A7%D9%85-

%D8%AD%DA%A9%D9%88%D9%85%D8%AA%DB%8C-%D9%88-

%D9%85%D8%B5%D9%84%D8%AD%D8%AA)

دریافت مقاله

آرشیو

آرشیو شماره ها:

۹۷

∨

∨

∨

سال ۱۴۰۱ (۲)

سال ۱۴۰۰ (۴)

سال ۱۳۹۹ (۴)

- سال ۱۳۹۸ (۴)
- سال ۱۳۹۷ (۴)
- سال ۱۳۹۶ (۴)
- سال ۱۳۹۵ (۴)
- سال ۱۳۹۴ (۳)
- سال ۱۳۹۲ (۲)
- سال ۱۳۹۱ (۴)
- سال ۱۳۹۰ (۴)
- سال ۱۳۸۹ (۴)
- سال ۱۳۸۸ (۴)
- سال ۱۳۸۷ (۴)
- سال ۱۳۸۶ (۴)
- سال ۱۳۸۵ (۴)
- سال ۱۳۸۴ (۴)
- سال ۱۳۸۳ (۴)
- سال ۱۳۸۲ (۴)
- سال ۱۳۸۱ (۴)
- سال ۱۳۸۰ (۴)
- سال ۱۳۷۹ (۴)
- سال ۱۳۷۸ (۴)
- سال ۱۳۷۷ (۴)
- سال ۱۳۷۶ (۴)
- سال ۱۳۷۵ (۲)

### چکیده

«درسهای خارج و تخصصی حوزه» از دیرباز عهدهدار تربیت صاحبان نظریه در رشتههای مختلف علوم اسلامی بوده است. تاسیس نظام جمهوری اسلامی و حضور دین در عرصه اجتماع و سیاست، دگرگونی عمیق در حوزههای علوم دینی به وجود

آورد. اساتید و محققان درس و پژوهش، با توجه به ضرورت رفع نیازهای جامعه و پاسخگویی به پرسشهای جدید، به تلاشهای خود سمت و سو بخشیدند. اکنون برای آشنایی هر چه بیشتر خوانندگان مجله، انعکاس مباحث علمی دروس خارج حوزه در زمینه «اندیشه سیاسی اسلام»، بیش از پیش در دستور کار مجله قرار گرفته است. در شماره گذشته، مبحث «حق و تکلیف» را از درس خارج فقه آیه‌الله جوادی آملی ملاحظه کردید. در این شماره نیز بحث «نقض حکم حاکم» را از درس خارج فقه یکی دیگر از فقهای برجسته حوزه ملاحظه کنید.

## متن

«نقض حکم قاضی» و در اصطلاح حقوقی، «تجدید نظر در حکم دادگاه» از مقولات دارای اهمیت بوده و از زاویه‌های گوناگون شایسته پژوهش و کند و کاو است.

این موضوع هر چند از گذشته‌های دور میان فقها مطرح بوده، لیکن پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، اهمیت ویژه و دو چندان یافته است؛ زیرا پیش از انقلاب هر چند مبنای بسیاری از قوانین، بویژه قوانین مدنی، برگرفته از موازین فقه امامیه بود، لیکن چهارچوب و روح حاکم بر تشکیلات قضایی و قانونگذاری عبارت بود از تشکیلات قضایی کشورهای غربی؛ مانند فرانسه و سوئیس. این حقیقت در مقررات مربوط به روش دادرسی کیفری و مدنی و تجاری، که بر اساس تجربیات و قوانین کشورهای غربی وضع و تصویب شده بود، بیشتر خود نمایی میکند.

از سوی دیگر، پس از پیروزی انقلاب هر چند مقررات آیین دادرسی کیفری و مدنی از جهات گوناگون؛ از جمله شرایط انتخاب و انتصاب قضات و مساله تجدید نظر اصلاح شده است ولی زمینه برای تحقیق برخی از مباحث؛ از جمله مساله تجدید نظر در حکم قاضی، همچنان از مطالب بایسته و به روز به شمار می‌آید.

بحث «نقض حکم حاکم» آثار گوناگون بر هر یک از اصحاب دعوا دارد، افزون بر این، نسبتبه تشکیلات و سازماندهی اسلوب نوین قضایی بر اساس قوانین اسلامی نقش بسزایی دارد. اهمیت این بحث هنگامی دو چندان و نمایان میگردد، که فراز و فرود آن در مبحث «تاریخ تطور» ملاحظه شود. در هر صورت، این نوشته که با عنوان «نقض حکم حاکم» به درخواست فصلنامه وزین «حکومت اسلامی» قلمی میشود، نگاهی دارد به حکم فقهی موارد مختلف نقض و تجدید نظر در حکم حاکم. پیش از آغاز بحث، توجه به موارد زیر ضروری است:

1. محتوای نوشته، جز مبحث «تاریخ تطور»، برگرفته از درس خارج فقه (قضای) یکی از اساتید (2) برجسته و عالی مقام حوزه علمیه قم میباشد، که به صورت مقاله درآمده است. بنابراین، امتیازات نوشته از سخنان استاد بزرگوار است و نواقص آن به تقریر بر میگردد.

2. این نوشته تنها به بررسی حکم جواز نقض حکم حاکم و یا عدم جواز آن میپردازد و جهات دیگر بحث، نیازمند زمان و موقعیت مستقل است.

3. هر چند اقتضای بحث «تاریخ تطور» آن بود که در آغاز بحث قرار گیرد، لیکن جهت رعایت احترام استاد عزیز و گرانمایه، آن را در بخش پایانی مقاله آوردیم.

### تقریر محل نزاع

در آغاز این بخش شایسته است موضوع بحث روشن و مشخص شود؛ زیرا بسیاری از اشکالات و نقدها در مباحث علمی، ناشی از مجهول و ناشناخته بودن موضوع است و از این رو است که تقریر و توضیح محل نزاع ضرورت مییابد. برای تبیین و تقریر محل نزاع، توجه به چند نکته ضروری است:

اولاً: بحث، اعم است از «نقض حکم به فتوا» یا «نقض حکم به حکم»، و نقض به حکم نیز اعم است از «حکم قاضی دیگر» یا «همان قاضی اول»، در صورتی که برایش تبدل رای حاصل شود.

ثانیاً: حکم مورد نظر، حکمی است که توسط قاضی واجد و دارای شرایط؛ از جمله: اجتهاد (3) و عدالت صادر شده باشد.

ثالثاً: حکم صادره، نسبتبه حجیت و عدم حجیت، چند صورت دارد:

1. قاضی حاکم و دیگران (مجتهد و قاضی دیگر) علم و یا ظن معتبر به صحت حکم داشته باشند، در این صورت حکم بر همه نافذ و نقض آن جایز نیست.

2. قاضی صادر کننده حکم، واجد شرایط نباشد؛ مثلاً یکی از شرایط قضاوت؛ مانند عدالتیاجتهد و یا دیگر شروط را نداشته باشد، در این صورت حکم به خودی خود نقض میشود و بحث از جواز و عدم جواز نقض، مسامحهای است.

3. مجتهد دیگر، علم و قطع وجدانی به بطلان حکم صادره از سوی قاضی واجد شرایط داشته باشد. و این مبتنی استبر اینکه برای حکم حاکم، موضوعیت قائل شویم؛ یعنی بر این باور باشیم که تبعیت از حکم حاکم واجب است؛ اعم از اینکه موافق با واقع باشد یا نباشد طبق این مبنا، نقض حکم جایز نیست؛ زیرا همین حکم مخالف واقع، بر این فرض، نافذ و واجب الاتباع است.

و اما اگر حکم حاکم را طریق به (4) واقع بدانیم، اعتبار و نفوذ آن بر این مبنا، مشروط استبه اینکه علم به مخالفتحکم با واقع نداشته باشیم؛ زیرا اگر علم داشته باشیم که حکم حاکم مخالف با واقع است، جعل طریقیبتبرای آن معقول نیست؛ چرا که جعل طریق از سوی شارع، در ظرف و موضوع شک است و در صورت داشتن علم به مخالفتحکم با واقع، شکی وجود ندارد تا شارع برای حکم حاکم، طریقیبت جعل کند. بر این مبنا حکم به خودی خود نقض میشود؛ زیرا آنچه از حاکم صادر شده، صورت حکم است نه حکم معتبر و نافذ. پس بحث از جواز و یا عدم جواز نقض در اینجا مسامحهای است.

4. حکم قاضی هر چند از مجتهد جامع شرایط و بر اساس موازین قضایی صادر شده، لیکن قاضی در مقدمات حکم کوتاهی کرده است؛ مثلاً در رجال روایتی که مستند حکم واقع شده، کوتاهی کرده و غیر ثقه را ثقه پنداشته استیا در فهم محتوا و مضمون روایت اشتباه کرده و یا در مرحله تشخیص موانع، قصور داشته؛ مانند اینکه از روایت معارض تحقیق نکرده و پنداشته است که معارضی در کار نیست.

حکم حاکم در این صورت نیز منتقض است و مانند صورت اول، بحث از جواز و یا عدم جواز نقض، مسامحهای است و بر فرض تنزل و صحتحکم، به خودی خود، جواز نقض باشکال است. (5)

محل بحث آنجا است که:

5. قاضی واجد شرایط، بآنکه در مقدمات کوتاهی کند و قصوری داشته باشد، حکم را طبق موازین شرعی آن صادر کند، ولی مجتهد و یا قاضی دیگر، از نظر مبنایی با قاضی حاکم اختلاف نظریه دارد و یا برای خود قاضی اول، پس از صدور حکم، تبدل مبنا صورت گرفته است؛ مثلاً قاضی مورد را مجرای اصل برائت مدانسته و مجتهد دیگر اصل برائت را محکوم عموم یا اطلاق لفظی مداند، در این صورت، هر دو، دلیل و حجتشرعی ظنی دارند. اینجا جای بحث و گفتگو است که آیا مجتهد دیگر و یا خود قاضی پس از تبدل رای و مبنا، بر اساس دلیل ظنی جایز استحکم صادره را نقض کند یا نه؟

ادله

مشهور فقها نقض حکم قاضی، در صورت پنجم را حرام دانستهاند. 5 هر یک از آنان دلایلی را اقامه کردهاند که در این بخش آنها را بررسی میکنیم:

الف. اجماع

محقق آشتیانی پنج دلیل اقامه کرده و مهمترین آنها اجماعی دانسته است که با شهرت عظیم تایید شده باشد. ایشان سفرماید:

«الثانی: الاجماع المنقول البالغ حد الاستفاضة المعتضدة بالشهرة العظيمة المحققة و المنقولة، بل عدم الخلاف فی المسألة و هو الحجة فی المسألة من حيث كونه من ظنون الخاصة». 6 «دلیل دوم اجماع منقول است که در حد استفاضه بوده و با شهرت محقق و منقول نیز تایید شده است، بلکه دلیل اصلی فقدان اختلاف در مساله است؛ زیرا این از ظنهای خاص به شمار میآید.»

اشکالاتی بر ایشان وارد است؛ از جمله:

اولاً: خود ایشان در مساله سه قول گزارش کرده است: 1 - عدم جواز نقض مطلقاً 2 - تفصیل از سوی بعضی از اساتید (صاحب جواهر) مبنی بر اینکه اگر متخاصمان راضی باشند نقض جایز است و الا جایز نیست 3 - با توجه به قول دوم و سوم نقض حکم جایز است، حال چگونه ممکن است ادعای اجماع کنیم بر عدم جواز نقض؟!

ثانیاً: به اعتراف خود ایشان، اجماع «منقول» است نه «محصل» و اجماع منقول، اخبار از رای امام معصوم است در حدس نه حس، از این رو، ادله حجیتخبر واحد شامل آن نمیشود.

ثالثاً: این دلیل کاشف از قول معصوم نیست؛ زیرا مدرکی است و محقق آشتیانی، خود به ادله مختلفی مانند هرج و مرج و مقبوله عمر بن حنظله و نقض غرض استدلال کرده است.

ب. اصل

دلیل دیگری که محقق آشتیانی بر جایز نبودن نقض حکم قاضی اقامه کرده، «اصل» است. وی منویسد:

«الاول: اصل و تقریره ... انه بمجرد حکم الحاکم، بعد فرض الدلیل علی جوازہ، لایبقی موضوع الخصومة حتی یترتب علیها احکامها . « 7 «دلیل اول بر جایز نبودن نقض حکم قاضی، «اصل» است و تقریر آن ... چنین است که با صدور حکم از قاضی اول - در فرض بحث که همراه با دلیل است - موضوعی برای دعوا باقی نماند تا حکم دیگری صادر شود و احکام آن بر آن مرتب شود .

چیزی که متواند وجه صحیحی از این اصل باشد، آن است که بگوییم: لازمه حکم قاضی الزام است و الزام بر خلاف اصول و قواعد است و در مورد بحث، شک میکنیم که نقض حکم اول جایز است یا نه؟ مقتضای اصل عدم جواز است . (6) اشکال: حجیت و اعتبار حکم قاضی اول، نسبتبه موردی که مجتهد دیگر دلیل مخالف دارد، یا دارای اطلاق است یا نیست، اگر اطلاق دارد پس دلیل لفظی داریم و نوبتبه تمسک به اصل برای عدم جواز نقض نمیرسد، چون اصل در جایی است که دلیل لفظی نباشد .

و اگر دلیل لفظی اطلاق ندارد، مجتهد دوم دلیل و حجتشرعی دارد و هر دلیلی بر صاحب دلیل حجت است، چه با دیگران (قاضی اول) موافق باشد یا نباشد . بنابراین، مجتهد یا قاضی دیگر و یا خود قاضی حاکم - در صورتی که از رای خود برگردد - با حجتشرعی نزد خودشان متوانند حکم قاضی را نقض کنند .

توضیح این استدلال چنین است: مبنای حکم دوم قاضی و یا مجتهد، از باب حکم به عدل و حکم به حق است، بر اساس ادلهای که دلالت دارد قاضی باید حکم به عدل کند: مانند «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل» 8 «ای داود، ما تو را در زمین جانشین قرار دادهایم، پس میان مردم به عدالت حکم کن .» حکم به عدالت دو صورت دارد:

1 . به ملاک امر به حکم واقع و عدل است؛ در این صورت با توجه به اینکه قاضی اول نیز بر اساس حجتشرعی حکم کرده است، شک میکند آیا حکم دوم حکم به عدل و حق است یا نه؟ پس تمسک به ادله لزوم حکم به «ما انزل الله» و «حق»، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل است و این باطل است .

2 . ملاک حکم دوم، دلیل و حجتشرعی مجتهد دوم است؛ این هم درست نیست؛ زیرا با توجه به اینکه قاضی اول حکم را بر اساس حجتشرعی صادر کرده و خصومت مرتفع شده است و موضوع برای صدور حکم دو باره نیست .

اشکال: آنچه بر اساس اطلاقات و عمومات ادله اولیه، وظیفه و ماموریه است، عبارت است از حکم به «حق و عدل» و «ما انزل الله» و آنچه بعد ازقیام حجتشرعی برای قاضی دوم و یا مجتهد دوم حکم به حق و عدل محسوب میشود، حکم بر اساس دلیل دوم است؛ زیرا با دلیل دوم، دلیل اول باطل است . بنابراین، اگر نگوییم نقض حکم اول واجب است، دست کم جواز آن قطعی است .

شاهدش این است که پس از تبدل رای مجتهد، مقلد باید احکام پیشین را قضا کند، مگر اینکه دلیل خاصی دلالت کند بر صحت وظایف گذشته .

این مطلب تمام استحتی اگر در مبحث اجزا (7) بگوییم عمل به مامور به ظاهری مجزی از ماموریه واقعی است؛ زیرا این اجزا در صورتی است که امر ظاهری باقی باشد و اما در مورد بحث هر چند حکم اول حدوثا همراه با دلیل بوده، ولی بقاء دلیل آن باطل شده است و از سویی یک واقعه نمیتواند متحمل دو حکم باشد؛ پس بقاء حکم به حق و عدل، حکم بر اساس حجتشرعی دوم است .

ج . مقبوله عمر بن حنظله

بسیاری از فقها؛ از جمله محقق یزدی<sup>9</sup> و آشتیانی به این مقبوله استدلال کردهاند . محقق آشتیانی مفرماید:

الرابع قوله عليه السلام: «فاذا حکم بحکمنما فلم یقبل منه فبحکم الله استخف و علینا رد و الراد علینا راد علی الله و هو علی حد الشرک بالله» . 10 دلیل چهارم، سخن امام علیه السلام است که فرمود: «پس هرگاه قاضی به حکم ما قضاوت کند و از او پذیرفته نشود به حکم خدا اهانتشده و این رد بر ما است و رد کننده ما رد کننده خدا است و رد خدا هم در حد شرک به خدا است .»

اشکال: آن رد حکمی که رد ائمه و خدا است و شرک محسوب میشود، عبارت است از رد حکم ائمه علیهم السلام و فرض این است که قاضی و یا مجتهدی که دلیل، هر چند علمی، بر بطلان حکم قاضی اول دارد، حکم او را حکم ائمه نمداند، بلکه حکم و فتوای خودش را حکم ائمه مداند . پس رد حکم اول رد حکم ائمه علیهم السلام نیست .

## د. هرج و مرج

از دلایلی که به وسیله آنها استدلال شده استبر عدم جواز نقض حکم قاضی واجد شرایط، عبارت است از اینکه اگر نقض جایز باشد، مستلزم هرج و مرج است. محقق آشتیانی در این باره منویسد:

«الخامس، لزوم الهرج و المرج و هو باطل، اما اللزوم فظاهر و اما البطلان فظاهر». 11 «دلیل پنجم بر عدم جواز نقض حکم قاضی (واجد شرایط)، عبارت است از اینکه جواز نقض مستلزم هرج و مرج میشود و آن باطل است. لزوم هرج و مرج ظاهر است و بطلان آن ظاهرتر.»

توضیح استدلال: هرج و مرج مبعوض شارع است و روشن است هر چیزی که موجب هرج و مرج شود نیز مبعوض شارع است؛ زیرا خلاف غرض تشریح قضاوت است.

اشکال: این استدلال اخص از مدعا است؛ زیرا استدلال، دایر مدار بود و نبود هرج و مرج است، پس هر جا از جواز نقض حکم قاضی هرج و مرج لازم بیاید حرام است، و اگر مستلزم هرج و مرج نباشد نقض حرام نخواهد بود.

## ه. استدلال میرزای رشتی

حکم حاکم، به اعتباری دو قسم است؛ قسم نخست در غیر باب مرافعات. قسم دوم در مرافعات. اما قسم نخست مثل حکم حاکم به ثبوت هلال ماه رمضان. اگر مجتهد دیگر حکم حاکم را در غیر باب مرافعات نافذ نداند، از بحث خارج است؛ زیرا از نگاه او حکمی وجود ندارد تا بحثشود که نقض آن جایز است یا نه؟ و اگر حکم حاکم را در غیر مرافعات نیز نافذ و معتبر بداند، اگر دلیلی بر بطلان مستند حکم حاکم دارد، در این صورت نیز نقض جایز است؛ مثلاً حکم بر اساس شیاع، حکم به ثبوت هلال کرده و مجتهد دوم شیاع را حجت نمیداند، بلکه نقض، بر اساس حجتشرعی به خلاف، واجب است.

و اگر حکم حاکم را در غیر مرافعات نافذ و معتبر مداند و حجتی به خلاف حکم حاکم نیز ندارد، در این صورت نقض جایز نیست.

اما قسم دوم، به نظر مرسد نقض جایز نیست.

آنچه تا کنون به عنوان دلیل آمد، درست نبود، چیزی که میتواند دلیل بر حرمت نقض باشد، عبارت است از کلام محقق رشتی. ایشان مفرماید:

«و من الواضح النزاع يستحيل ان يطرا عليه فصلان متماثلان، او متضادان نحو استحالة فصل امر متصل مرتين، فاذا تحقق مرة عند حاکم جامع لشرایط صحة القضاء فصل الخصومة فلم يبق امر قابل للفصل شرعا 12 بعد...» «پرواضح است همانگونه که یک شیء متصل، محال است دو بار (از یک نقطه) جدا شود، همچنین یک نزاع و خصومت محال است دو فصل همگون (دو حکم شبیه هم) و یا فصل متضاد (دو حکم مخالف) داشته باشد. بنابراین، اگر خصومت از سوی یک قاضی واجد شرایط قضاوت صحیح، حل و فصل شود، شرعا چیزی باقی نماند که دو باره فصل خصومتشود.»

توضیح: از نظر سیره قطعی، رجوع به قاضی، همیشه در مورد خصومت و برای فصل خصومت است و گرنه مراجعه لغو خواهد بود. بنابراین، یا قضاوت قاضی مساوی استبا فصل خصومت و یا بر فرض تنزل باید بگوییم قضاوت و رفتن پیش قاضی متلازم استبا فصل خصومت. شاهد این سخن، روایات فراوانی است که در این باره وارد شده است، از جمله:

امام صادق علیه السلام مفرماید: «ایما مؤمن قدم مؤمنا فی خصومة الی قاض او سلطان جائر فقاضی علیه بغیر حکم الله فقد شرکه فی الاثم». 13 «هر انسان مؤمنی، مؤمنی دیگر را نزد قاضی و یا سلطان جائری ببرد که جز حکم خدا حکم میکند، در گناه او شریک است.» ابی خدیجه گوید: «بعثنی ابوعبدالله علیه السلام الی اصحابنا فقال: قل لهم ایاکم اذا وقعتبینکم خصومة او تدارى فی شیء من الاخذ و العطاء ان تحاکموا الی احد من هؤلاء الفساق اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر». 14 «امام صادق علیه السلام مرا به سوی شیعیان فرستاد پس فرمود به آنها بگو هرگاه میان شما نزاع به وجود آمد، از رفتن پیش این فاسقان پرهیز کنید و مردی را که حلال و حرام ما را مداند از میان خود برگزینید، پس همانا من چنین کسی را برای شما قاضی قرار دادم. پرهیزید از اینکه برخی از شما برخی دیگر را پیش سلطان ستمگر ببرید.»

و همچنین است روایات دیگر.

مفاد و مدلول این دسته از روایات این است که فلسفه تشریح قضا، فصل خصومت میباشد و شان قاضی نیز حل و فصل مرافعات مالی و حقوقی مردم است. بنابراین، اگر نگوئیم حکم از نظر مفهوم به معنای فصل خصومت است، بی گمان در مصداق ملازم و همراه با فصل خصومت میباشد. شاهد این مدعا ارتکاز عقلا است.

پس از روشن شدن این مطلب که قضا ملازم با حل و فصل خصومت است و با ضمیمه آن به این مقدمه که «یک واقعه تحمل دو فصل خصومت را ندارد»، عدم جواز نقض حکم قاضی روشن و مستدل میشود؛ زیرا اگر حکم دوم مانند حکم اول باشد، جمع دو همگون و مماثل است و اگر مخالف باشد، باز هم صحیح نیست، چون با حکم اول، موضوع برای حکم دوم باقی نماند.

اشکال: در موردی که حکم قاضی و مجتهد دوم، مخالف با حکم اولی باشد، فصل خصومت موضوعیت دارد؛ زیرا حجیت و نفوذ حکم اول نسبتبه موردی که قاضی و مجتهد دوم دلیل شرعی به خلاف آن دارد، از سه حال خارج نیست: یا اهمال دارد، یا دارای اطلاق و یا مقید استبه غیر این صورت، چون اطلاق و یا اهمال آن صحیح نیست، پس حالتسوم که «حجیت و نفوذ مقید به غیر این صورت» باشد، صحیح است. بنابراین، فصل خصومتحکم اول شامل این مورد نیست و موضوع باقی است. پاسخ: برای پاسخ از این اشکال، باید ابتدا روایات دال بر ارجاع ملاحظه شود. سپس حد و دایره دلالت آنها معلوم شود و آنگاه معنا و مفهوم حکم روشن گردد.

مطلب نخست، روایات دال بر ارجاع، شامل همه ابواب فقه از طهارت تا دیات است و اگر در بعضی از آنها عنوان دین و یا میراث آمده، از باب مثال است؛ مثلا در باب طهارت بایعی که جنب از حرام است و دستش به غسل مایع اصابت کرده و از مجتهدی تقلید میکند که عرق جنب از حرام را نجس میداند، بنابراین معامله از نظر مرجع تقلید او باطل است؛ چون طبق روایت تحف العقول، که منفتحلال دیگری برای غسل نیست و در نتیجه مالیت ندارد، معامله باطل است، ولی مشتری یا مرجع عرق جنب از حرام را نجس نمیداند و معتقد به صحت معامله است، بنابراین یکی مدعی صحت معامله و دیگری مدعی بطلان معامله است، همین گونه است در ابواب دیگر.

مطلب دوم، ادله ارجاع به قضات واجد شرایط، نسبتبه اینکه مترافعان هر دو مقلد و یا هر دو مجتهد و یا یکی مقلد و دیگری مجتهد باشد اطلاق دارد. اطلاق «انی جعلته علیکم حاکما» آنها را مگیرد. نتیجه این اطلاق، به ضمیمه اطلاق موضوع ادله ارجاع این است که حجیت فتوای مجتهد به غیر مورد حکم قاضی تخصیص بخورد.

مطلب سوم، حقیقت و مفهوم قضا و حکم عبارت است از الزام؛ زیرا اگر در حکم الزام نباشد، مصداق امر به معروف و نهی از منکر میشود.

پرواضح است الزام مربوط به حکم قضایی، با الزام فتوا تفاوت دارد؛ زیرا الزام قضایی درمورد قضیه شخصی خارجی است؛ مثل اینکه قاضی حکم میکند این مال از آن زید است و اما در مورد فتوا، قضیه کلیه حقیقیه است.

بنابراین، معنای ادله نفوذ قضا و حکم؛ مانند «انی جعلته علیکم حاکما» این است که بعد از حکم قاضی تمام افراد؛ اعم از مجتهد و مقلد، باید به حکم او ملتزم شوند و گرنه رد حکم و حرام است.

ممکن است اشکال شود که لازمه الزام تمام افراد به حکم قاضی سر از تصویب در مآورد.

پاسخ این است که تصویب زمانی پیش میآید که حکم قاضی را حکم واقعی بدانیم، پس اگر بگوییم حکم ظاهری است، تصویب نیست؛ زیرا احکام ظاهری، به تعداد موضوعات متعدد است، ولی حکم واقعی یکی است.

اشکال: موضوع «حرمت رد حکم قاضی» عبارت است از حکم بر اساس حکم ائمه علیهم السلام و با توجه به اینکه مجتهد و قاضی دیگر حجتشرعی بر بطلان حکم دارد، پس حکم اول از نظر آنان حکم ائمه نیست. بنابراین ادله حرمت رد و نقض، آن را شامل نمیشود.

پاسخ: بعضی از روایات دلالت دارد که حکم قاضی اگر بر اساس موازین شرعی باشد «حکم الله» است؛ از جمله صحیح ابوبصیر از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«ان الله حکم فی دمائکم بغیر ما حکم فی اموالکم، حکم فی اموالکم ان البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه و حکم فی دمائکم ان البینه علی من ادعی علیه و الیمین علی من ادعی، لئلا یبطل دم امریء مسلم». 15 «حکمی که خداوند در اموال شما کرده، غیر از آن حکمی است که در خونهای شما داده است. در اموال شما حکم کرده است که بینه بر مدعی (خواهان) و قسم بر مدعی علیه (خوانده) است و در خونها حکم کرده همانا بینه بر مدعی علیه و قسم بر مدعی است تا خون مسلمانی باطل نشود.»

این روایت دلالت دارد که حکم قاضی بر اساس بینه و یمین، حکم الله است و موضوع برای حرمت نقض میباشد، هر چند قاضی و یا مجتهد دیگر دلیل بر خلاف داشته باشد.

بنابراین، اگر یکی از دو طرف دعوا حجت‌شرعی بر خلاف حکم قاضی داشته باشد، نقض جایز نیست؛ مثلاً یکی عرق جنب از حرام را نجس میداند در نتیجه ملاقی آن را متنجس و از مالیتساقط مشمارد و لذا ادعای بطلان معامله را میکند و دیگری عرق جنب از حرام را نجس نمیداند و معامله با ملاقی آن را نیز صحیح مشمارد و قاضی بر اساس ادعای دوم قضاوت کرده، قاضی اول حق نقض ندارد و حکم قاضی در حق او نافذ است ولیکن نفوذ محدود است، اولاً: به همین مورد خاص، ثانیاً: فقط در قلمرو صحت معامله. اما نسبتبه طهارت نمیتواند آثار حکم قاضی را بر آن مترتب کند و فقط آثار صحت معامله بار میشود. همین مطلب، در صورتی که محکوم له عرق جنب از حرام را نجس بداند نیز جاری است؛ یعنی نفوذ حکم در حق او، اولاً: در خصوص صحت معامله و ترتب آثار است، ثانیاً: در امور دیگر طهارت و نجاستحکم قاضی اثر ندارد.

#### تنبیهات

پس از معلوم شدن حرمت نقض حکم قاضی، یادآوری دو نکته لازم است، هر چند به برخی از این نکات در لابلائی بحث اشاره شد:

الف. اگر قاضی واجد شرایط قضاوت، حکمی را صادر کند و قاضی و یا مجتهد دیگر علم وجدانی داشته باشد بر مخالفت آن با حکم واقعی، در این صورت، نه تنها نقض جایز بلکه واجب است؛ زیرا این حکم مصداق حکم ائمه علیهم السلام نیست تا رد آن جایز نباشد.

در این مساله فرقی نیست که حکم قاضی اول بر اساس موازین شرعی باشد یا نباشد.

این مورد با موردی که قاضی و یا مجتهد دیگر حجت‌شرعی ظن آور داشته باشند تفاوت دارد؛ زیرا با علم وجدانی به خلاف، احتمال موافقتحکم صادره با واقع منتفی است، ولی با داشتن حجت‌شرعی بر خلاف حکم صادره، احتمال موافقتبا واقع هست، از این رو نقض حکم در صورت دوم جایز نیست و در صورت اول جایز، بلکه واجب است.

ب. اگر قاضی واجد شرایط خطا کند و بر اساس موازین شرعی و قضایی حکم نکند، در این صورت نیز نه تنها نقض حکم جایز، بلکه واجب است.

#### تاریخ تطور پیش از پیروزی انقلاب

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در آیین دادرسی مدنی اصل بر قبول تجدید نظر در دعوا بوده است. در ماده 7 قانون آیین دادرسی مدنی، مصوب 1318 آمده است:

«رسیدگی ماهیتی به هر دعوایی، دو درجه (نخستین و پژوهش) خواهد بود، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.»  
پس از پیروزی انقلاب

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران، در مهر ماه 1358 قانون تشکیل دادگاههای عمومی به تصویب رسید و بر اساس ماده 2 آن، رسیدگی در دادگاههای حقوقی و جزایی یک درجه دانسته شد. ولی فرجام خواهی از حکم دادگاه حقوقی یا جزایی در دیوان کشور و در واقع تجدید نظر در حکم، از جهت صحیح بودن و مطابقت آن با قانون، وفق مقررات مربوط به فرجام خواهی عمل میشد و وفق ماده 17 قانون مذکور، احکام حضوری دادگاه صلح، در دعاوی که مبلغ خواسته، از یکصد هزار ریال بیشتر باشد قابل تجدید نظر بود. قانون دادگاه مدنی خاص نیز که در مهر 1358 برای رسیدگی به مسایل مربوط به نکاح و طلاق و نسب و وصیت و وقف و امثال آن تصویب شد به مرحله اجرا در آید.

در ماده 12، احکام دادگاه مزبور را، غیر از سه مورد، قابل تجدید نظر میدانست.

#### پس از تصویب قانون اساسی

در تاریخ شهریور ماه 1361 در کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی، به اصل قطعیتحکم و استثنایی بودن تجدید نظر آن توجه شد. در ماده 284 قانون مزبور مقرر مداشت:

«حکم دادگاه بدوی تنها در سه مورد قابل نقض و تجدید نظر است و در سایر موارد قطعی است. آن سه مورد هم عبارت است از: 1) جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند حکمش بر خلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است 2) جایی که قاضی دیگر قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند؛ به گونهای که اگر به خود قاضی تذکر داده شود، متنبه شود 3) جایی که ثابتشود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشای حکم ندارد.»

#### نظر شورای نگهبان

شورای عالی قضایی در تاریخ 31/3/62 نسبتبه تجدید نظر پیش بینی شده در ماده 17 قانون دادگاههای عمومی و ماده 12 دادگاه مدنی خاص، از شورای نگهبان سؤالی این چنین مطرح کرده است:



محضر محترم فقهای شورای نگهبان - ایده‌م الله تعالی -

بعدالتحیة و السلام

در ماده 17 فصل دوم دادگاههای صلح، لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب 5/7/1357 و همچنین ماده 12 لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص، احکام صادره را قابل تجدید نظر ماهوی دانسته؛ آیا تجدید نظر در حکم حاکم، با اینکه بعضا باعث نقض حکم قبلی مشود جایز و منطبق با موازین شرعی میباشد یا خیر؟

شورای عالی محترم قضائی:

عطف به نامه شماره 1653/1 مورخ 31/3/62 موضوع سؤال در جلسه فقهای شورای نگهبان مطرح و مورد بحث و بررسی قرار گرفت و بدین شرح نظر اکثریت ایشان اعلام مشود:

تجدید نظر در حکم حاکم شرع، جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد جایز نیست .

دبیر شورای نگهبان - لطف الله صافی

انحلال کلیه دادگاههای تجدید نظر

شورای عالی قضایی پس از دریافت نظریه شورای نگهبان، با صدور دو بخشنامه خطاب به دادگاههای مدنی خاص و صلح، کلیه دادگاههای تجدید نظر را منحل اعلام کرد متن بخشنامه:

بخش نامه اول

«بسمه تعالی»

11/4/62 - 18275/1

بخشنامه به کلیه دادگاههای مدنی خاص بدوی و تجدید نظر:

نظر به اینکه فقهای شورای نگهبان در پاسخ به استعلام شورای عالی قضایی در خصوص ماده 12 لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوبه 1/7/1358 شورای انقلاب رسیدگی تجدید نظر را فاقد مجوز شرعی دانسته و طبق اصل 4 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه قوانین باید منطبق با موازین شرعی باشد، لذا کلیه دادگاههای تجدید نظر منحل اعلام و لازم است، پروندهها را بدون رسیدگی جهت اجرای حکم بدوی به مرجع اولیه عودت دهند و در صورتی هم که حکم تجدید نظر صادر شده و پرونده اعاده گردیده لکن تاکنون اجرا نشده است، دادگاه بدوی باید حکم را اجرا نماید .

شورای عالی قضایی - یوسف صانعی

بخش نامه دوم

«بسمه تعالی»

11/4/62 - 18273/1

بخشنامه به کلیه دادگاههای صلح و صلح مستقل دادگاههای حقوقی . نظر به اینکه فقهای شورای نگهبان در پاسخ به استعلام شورای عالی قضایی در خصوص ماده 17 لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب 5/7/58 شورای انقلاب رسیدگی تجدید نظر را فاقد مجوز شرعی دانسته‌اند و طبق اصل 4 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه قوانین باید منطبق با موازین شرعی باشد . لذا تجدید نظر از احکام صادره مجوز نداشته، مقتضی است از ارسال پرونده به مراجع تجدید نظر خودداری و مراجع تجدید نظر که پرونده نزد آنها مطرح میباشد، پرونده را بدون رسیدگی، جهت اجرای حکم بدوی به مرجع اولیه عودت دهند و در صورتی که حکم تجدید نظر صادر شده و پرونده اعاده گردیده لکن اجرا نشده است؛ دادگاه بدوی باید حکم اولیه را اجرا نماید .

شورای عالی قضایی - عبدالکریم موسوی اردبیلی

در پی این دو بخشنامه که موجب سقوط اعتبار هرگونه حکم تجدید نظر شده بود، اعتراضات زیادی شد، تا آنجا که خود شورای نگهبان در تاریخ 27/5/1362 طی نامهای خطاب به شورای عالی قضایی نوشت:

شورای عالی محترم قضایی

پیرو نامه شماره 8998 مورخ 5/4/1362 در رابطه با نظر اکثریت فقهای شورای نگهبان دایر بر اینکه جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد تجدید نظر در حکم حاکم شرعی جایز نمیشود . دو بخشنامه از سوی شورای عالی قضایی به استناد نظر شورای نگهبان به طور کلی و مطلق

صادر شده است و کلیه دعاوی تجدید نظر را اعم از اینکه مشمول استثنای شورای نگهبان باشد یا نباشد، غیر مسموع اعلام کرده و از اجرای احکام دادگاههای تجدید نظر مطلقاً جلوگیری نموده‌اند. علاوه بر اینکه بر اساس این بخشنامهها از اجرای احکامی که در دادگاههای تجدید نظر طبق موازین شرعی صادر شده جلوگیری به عمل آمده و احکام دادگاههای بدوی را که بعضاً مغایر با موازین شرعی صادر شده به اجرا گذارده‌اند؛ نظر به اینکه این بخشنامه که مستند به نظر شورای نگهبان اعلام شده، مغایر با نظر فقهای شورا است، دستور فرمایید فوراً بخشنامهها را اصلاح و صریحاً نظر اصلی شورای نگهبان را به اطلاع مقامات قضایی مربوطه برسانند.

دبیر شورای نگهبان - لطف الله صافی

در پی این نامه اعتراضیه شورای نگهبان، بخشنامههای اصلاحی از سوی شورای عالی قضایی به شرح زیر صادر شد:  
«بسمه تعالی»

2895/1 - 7/6/1362

بخشنامه اصلاحی (توضیحی)

به کلیه دادگاههای صلح و صلح مستقل و دادگاههای حقوقی و مدنی خاص؛ بخشنامههای شماره 18275/1 - 11/4/62 و 1873/1 - 11/4/62 و 18285/11/4/62 فقط ناظر به تجدید نظر مذکور در ماده 17 لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی و تجدید نظر مذکور و ماده 12 لایحه قانونی مدنی خاص (به اصطلاح معمول در محاکم قضایی) هستند و شامل موارد سه گانه 1 - ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین

2 - حکم مخالف ضرورت فقه 3 - غفلت قاضی از دلیل، نمباشند

از طرف شورای عالی قضائی - مرتضی مقتدائی

پس از گذر از این مراحل گوناگون در مهر ماه 1367 قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها تصویب شد، و به تایید شورای نگهبان رسید و طبق این قانون احکام انواع دادگاهها از حقوقی و کیفری و مدنی خاص و انقلاب و نظامی، قابل تجدید نظر دانسته شد و مراجع تجدید نظر تعیین گردید. در ماده 6 مواردی را که محکوم علیه میتواند تقاضای تجدید نظر نماید، بدین صورت بیان میکند:

الف. هرگاه ادعا نماید که مدارک استنادی فاقد اعتبار بوده و یا شهود به دروغ شهادت داده و یا واجد شرایط شرعی و قانونی ادای شهادت نبوده‌اند.

ب. هرگاه ادعا نماید که حکم خلاف شرع بوده است.

ج. چنانچه مدعی شود که قاضی یا دادگاه، واجد صلاحیت نبوده است، به قاضی صادر کننده حکم و دادستان و یا دادیار که در جریان پرونده هستند، نیز حق داده شده در صورت عدم صلاحیت قاضی، یا قطع به اشتباه قانونی و شرعی حکم او، درخواست تجدید نظر کنند.

این بود سیر تطور سرگذشت تجدید نظر. (8)

پنوشتها

1. العروة الوثقی، ج3، ص26، مساله 32.

2. مستند الشیعه، ج17، ص80.

3. کتاب القضاء، ص54.

4. کتاب القضاء، ج1، ص108.

5. کتاب القضاء، ص54.

6. کتاب القضاء، ص54.

7. همان، ص54.

8. همان، ص26.

9. عروة الوثقی، ج3، ص26.

10. وسایل الشیعه، ج18، باب 9 از ابواب صفات القاضی، ج1، ص77.

11. کتاب القضاء، ص55.

12. کتاب القضاء، ج1، ص108.

13. وسایل الشیعه، ج 18 باب 1 از ابواب صفات قاضی، ج 1، ص 2.

14. همان، باب 11، ح 6، ص 100.

15. وسائل الشیعه، ج 18، باب 3 از ابواب کیفیت الحکم، ح 3، ص 171.

پاورقیها

(1) محقق و مدرس حوزه.

(2) به جهت عدم احراز رضایت معظم له، بلکه اطمینان به عدم رضایت، از عنوان کردن نام ایشان معذوریم.

(3) نسبتبه شرط اجتهاد در قاضی، نظریات گوناگونی ابراز شده است. بعضی اجتهاد را شرط نشمرده، و قضاوت مقلد را نیز نافذ میدانند. بعضی اجتهاد متجزی را کافی مشمارند و گروه سوم شرط نفوذ اعتبار قضاوت را اجتهاد مطلق دانستهاند. استاد محترم از جمله افرادی هستند که قضاوت غیر مجتهد مطلق را نافذ نمیدانند مگر در موارد اختلال نظام و آنهم در محدوده شبهات موضوعیه.

(4) در جای خود بحث شده که امارات، از جمله حکم حاکم، آیا طریق به واقع است و یا موضوعیت دارد، مبنای صحیح طریقت است.

(5) در جواز نقض بلکه انتقاض حکم خود بخود جای بحث و گفتگو نیست؛ زیرا بیشتر فقهایی که مساله را مورد بحث قرار دادهاند، این موارد را از بحث خارج دانسته و بر جواز نقض تصریح کردهاند، به عنوان نمونه به برخی از اقوال فقها اشاره میشود:

مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی پس از طرح مساله و اشاره به جهات بحث مفرماید:

«و لا يجوز له نقضه الا اذا علم علما قطعيا بمخالفته للواقع بان كان مخالفا للاجماع المحقق او الخبر المتواتر او اذا تبين تقصيره في الاجتهاد». 1

مرحوم محقق مدقق، نراقی پس از طرح بحث و رسیدگی به جهات آن مفرماید:

«و الحاصل ان الموجب للنقض احد الامرین: اما الخطا في الدلیل القطعی او التقصیر في الاجتهاد، اذ لیس فی الصورتین حکم الله فی حقه قطعاً». 2

محقق رشتی پس از تبیین این مطلب که: حرمت نقض نیاز به استدلال ندارد، مفرماید:

«نعم، يجوز النقض في مواضع ثلاثة؛ و هي المواضع التي يقع فيها الحكم الاول في اصله لاغيا غير مؤثر لا انه حقيقة نقض للحكم بعد صحته، احدهما ما لو علم الحاكم او غيره مخالفة الحكم الحاكم الاول لحكم الالهی الواقعی علما قطعيا ... و ثانيها ما لو علم مخالفة الحكم لدلیل معتبر عند الكل كالخبرالصحيح المعمول به الثابت في الكتب المعتمدة مع عدم العارض ... و ثالثها ما لو ظهر خطأ الحاكم في الاجتهاد قصورا او تقصيرا ...». 3

مرحوم آشتیانی پس از تقسیم مساله به «شبه حکمی» و «موضوعی» و از سویی تفصیل میان دو قاضی و یا مترافعان، مساله را به چهار صورت تقسیم میکند، در یک صورت نقض را حرام میدانند و در صورت دوم مساله را بر اساس مبنای مورد اختلاف قرار میدهد و در دو صورت نقض را جایز مشمارد:

«احدهما فیما لو علم بفساد اجتهاده ... ثانيها ان يعلم بكون ما حکم به مخالفا للحکم الواقعی النفس الامری ...». 4

فقهای دیگری که مساله را عنوان کردهاند نیز نقض را در این موارد جایز دانستهاند.

(6) لازم به یادآوری است که آشتیانی از اصل، دو تقریب ارائه کرده، این تقریب با تقریب اول موافق است.

(7) صاحب نظران دانش اصول، در مبحث «اجزاء» مطالب ارزشمندی را مطرح کردهاند؛ از جمله گفتهاند: الف - آیا عمل به «ماموربه امر اضطراری» مجزی است و پس از رفع اضطرار نیاز به اعاده در وقت و یا قضا در خارج وقت ندارد؟ یا اینکه مجزی نیست و نیازمند به اعاده و قضا است. ب - عمل به «مامور به ظاهری» آیا مجزی از مامور به واقعی هستیا نه؟ در این بحث، صور مساله مختلف و نظریات نیز متفاوت است.

(8) آنچه در این بخش ملاحظه شده برگرفته از دیدگاههای جدید در مسایل حقوقی دکتر حسین مهرپور است.



**کارگاه آموزشی**

**آشنایی با نرم افزار تحلیل داده های کمی SPSS**  
(مقدمتی و پیشرفته)

**دکتر الهام ابراهیمی**  
(عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

با ارائه گواهینامه معتبر و مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای ارزش علمی و اداری و قابل ترجمه  
نمودارهای نمودارهای پیشرفته تر از طریق: [Mata.hos.ac.ir](http://Mata.hos.ac.ir)  
سرویس: [sapp.in/bamihos](http://sapp.in/bamihos)  
شماره: ۰۲۱-۸۵۶۳۳۸۵

(<http://ensani.ir/fa/news/14>)



**درس گفتار**

روش‌شناسی مفاهیم تاریخی (۱)

**تاریخ مفهوم**

**دکتر نیره دلیر**  
(عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

با ارائه گواهینامه معتبر و مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای ارزش علمی و اداری و قابل ترجمه  
نمودارهای نمودارهای پیشرفته تر از طریق: [Mata.hos.ac.ir](http://Mata.hos.ac.ir)  
سرویس: [sapp.in/bamihos](http://sapp.in/bamihos)  
شماره: ۰۲۱-۸۵۶۳۳۸۵

(<http://ensani.ir/fa/news/19>)



**کارگاه آموزشی**

**زندگینامه نویسی**

**دکتر علیرضا ملانی توانی**  
(عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

با ارائه گواهینامه معتبر و مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای ارزش علمی و اداری و قابل ترجمه  
نمودارهای نمودارهای پیشرفته تر از طریق: [Mata.hos.ac.ir](http://Mata.hos.ac.ir)  
سرویس: [sapp.in/bamihos](http://sapp.in/bamihos)  
شماره: ۰۲۱-۸۵۶۳۳۸۵

(<http://ensani.ir/fa/news/20>)



**کارگاه آموزشی**

**تحلیل داده های کیفی در علوم انسانی**  
با تکیه بر نرم افزار مکس کیو دی ای MAXQDA

**دکتر معصومه ششمتی**  
(پژوهشگر و مدرس روش های تحقیق کیفی)

با ارائه گواهینامه معتبر و مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای ارزش علمی و اداری و قابل ترجمه  
نمودارهای نمودارهای پیشرفته تر از طریق: [Mata.hos.ac.ir](http://Mata.hos.ac.ir)  
سرویس: [sapp.in/bamihos](http://sapp.in/bamihos)  
شماره: ۰۲۱-۸۵۶۳۳۸۵

(/http://ensani.ir/fa/news/16)

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می‌باشد.  
توسعه و طراحی: A.C.A CO (<http://aca.ir>)